

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۲۴ جنوری ۲۰۲۲

فریده نوری

کوتاه تذکری از علاقمندی مرجان پناه

گنجینه های وطنش افغانستان



رفتی و نقش پای تو دیدم گریستم

نام ترا ز هر کی شنیدم، گریستم

مرجان از طفولیت علاقه عجیبی به وطنش داشت، با وجودیکه طفلی بیش نبود، لکن با افتخار به همبازی های کودکستان خود در پاریس، از وطن آبایی و از زبان های وطن خود سخن می گفت، که شنیدن آن از زبان یک طفل چهار، پنج ساله بعید می نمود.

همین علاقه سرشار وی بود که در پهلوی مکتب فرانسوی به آموختن السنه مادری، تعلیمات دینی و قرآن مجید، آموختن تاریخ و جغرافیه آن دیار پراخت، همچنان با علاقه سرشار می کوشید تا از رسوم و عنعنات وطنش آگاهی پیدا کند، و بالاخره همه را بدرجه بسیار عالی آموخت. همه این دلایل سبب گردید که با اولین سفر مرجان در سال ۲۰۰۳ میلادی به کشور آبایی اش هیچ نوع احساس بیگانگی از هیچ نقطه نظر نداشته باشد، و به بسیار زودی با همه اقشار جامعه انس گرفت، این

خودش دلیلی ست که توانست به همه نقاط وطن سفر کند و از طرف همه هموطنانش، چه در جنوب و جنوب شرق، چه در شمال و شمال شرق، چه در غرب و چه در بامیان و یکاولنگ همه به وجه احسن از مرجان پذیرایی نموده و به وی پناه دهند و از او مواظبت کنند و دوستش داشته باشند. زمانیکه در شرق مانند ننگرها و لغمان می بود فکر می کردند که که اهل لغمان است چون پشتو را به لهجه لغمانی صحبت می کرد. در ولایات قصبه های دور دست افغانستان وقتی می گفته که من کابلی هستم، هیچ کس باور نمی کرده و برایش می گفتند که دختر کابل در این اوضاع پر خطر مانند تو به دیدار هم وطنان خود نمی آید. و این را که وی در خارج از افغانستان بزرگ شده باشد هیچ کس باور نمی کرد.

مرجان افغانستان عزیز و مردم رنج کشیده اش را از جان خود زیادتیر دوست داشت و به افغان بودن خود آن چنان افتخار می کرد، که گویی افغانستان تمام کره زمین را تشکیل داده است. از مکتوب ها و ایمیل هائی که بعد از سفرش به سوی ابدیت از دوستان فرانسوی اش برایم رسید، همه دوستانش از عشق سرشار مرجان به افغانستان و از این که ساعت ها و روز ها برای آن ها از وطنش و از فرهنگ غنی مملکت خود میگفته است و در همه امور و با افتخار آن ها را تنویر می نموده است، سخن ها گفته شده است.

در نبشته های همه دوستانش از سخاوت، بزرگواری، آزادمنشی، مستقل بودن و مهربان بودنش حرف ها گفته شده است، که می خواهم مختصراً بعضی از آن ها را برای هموطنانش از فرانسوی به دری ترجمه کنم:

اولاً به صورت مختصر سوانح مرجان که از طرف رئیسه مرکز مطالعات و ریسرچ بالای افغانستان در روزی که همه جمع شده بودند تا با وی وداع گویند، خوانده شد، برای تان ذکر می کنم. از معرفی نمودن و مسیری را که در راه آموختن علم و دانش طی نموده است می گذرم چون قبلاً در یک تعداد دیگر از آثارش که به طبع رسیده است اشاره شده است.

خانم ماریگو رئیسه مرکز مطالعات و ریسرچ بالای افغانستان، بعد از معرفی مرجان چنین ادامه می دهد: وقتی من مرجان جوان را شناختم، فوراً زیبایی فزیک، هوشیاری، بیداری و مخصوصاً فهم و دانشش مرا گرویده اش ساخت. به صفت رئیسه مرکز مطالعات و ریسرچ افغانستان برایش پیشنهاد کردم که ما را در سعی و تلاش ما برای بهبودی این مرکز با مستند سازی ذخایر این مرکز از یک طرف و از طرف دیگر شاگردان و مراجعین که در این مرکز برای ریسرچ می آیند، کمک نماید.

مرجان به بسیار خوشی پیشنهاد من را قبول کرد. باز هم خانم ماریگو در مورد تعلیمات، آثار و مضامین مرجان در مجله ها و کتاب هایی ریسرچ و سفر هایش در افغانستان حرف ها داشت. رئیسسه مذکور علاوه می کند که مرجان خستگی ناپذیر تا دم آخر یعنی یک هفته قبل از این که ما را ترک گوید، وقتی به دیدنش به شفاخانه رفتیم باز هم پروژه ها برای نوشتن و هم برای غنی ساختن مرکز در نظر داشت، مرجان ما را در هنگامی ترک گفت که در اوج خلاقیت خود رسیده بود. این مرکز بسیار مدیون او است، زیرا با وجودیکه چندین فاکولته را در عین زمان تعقیب می کرد و سخت مصروف آموختن بود، این مرکز را نیز چه از نظر اداری و چه از نظر علمی کمک نمود. اخبار ماهانه این مرکز را از مراجع مختلف جمع آوری و ترتیب می نمود، و به دسترس مشترکین می گذاشت تا همه از اوضاع و طنش آگاه شوند. مرجان تا دقایق آخر عمرش یکی از اعضای اداری و علمی مرکز ما بود. آثار زیاد از مرجان باقی مانده است، امیدوار هستم که تمام آثار و ریسرچ های وی در باره وطنش به طبع برسد تا یک اثر تازه در مورد تاریخ چندین هزار ساله وطنش علاوه گردد.

مرجان یک شخص نوع دوست، فداکار و از خود گذر بود، وقت برایش ارزش نداشت، و می خواست همه کار ها را به صورت فوق العاده اجرا کند.

مرجان ما را در حین جوانی ترک کرد، آرام بخواب.

خانم ماریگو، اول جون ۲۰۱۷ .

ایمیل دوم از رئیس هیئت آثار باستانی به مرکز مطالعات و ریسرچ افغانستان:

Julio Bendezu-Sarmiento  
Directeur de la Délégation Archéologique Française en Afghanistan  
(DAFA)  
M :Marigo:

من از طریق خواندن اخبار شما از مرگ مرجان خبر شدم. چه غم بزرگی، من عمیقاً متأثر هستم. من مرجان را کم دیدم و شناختم، اما همین قدر برای شناختن وی کافی بود، تا فهم و دانش وی را و همچنان تَحْرُک، هیجان، شور و شغف و تعهداتش را برای کمک به وطنش ملاحظه کنم و بدانم. از طریق شما از طرف خودم و تمام تیم DAFA به فامیلش و تمام تیم CEREDAF تسلیت عرض می کنم.

ایمیل ها:

تعداد زیاد مکتوب و ایمیل از دوستان دوره تحصیلش برایم رسیده است که البته متن همه نبشته ها و ایمیل ها همسان اند: همه می نویسند که ما از دوستان دوره پوهنتون مرجان هستیم همه شان می نویسند که مرجان آن ها را بسیار کمک نموده است، و همه اظهار همدری می نمایند، و همه شان از بزرگواری، آزادنش بودن، غیر وابسته بودن، مستقل بودن، و خوش خلق بودن وی یاد نموده و علاوه می کنند که از وی بسیار آموخته اند.

همه شان از مهمان نوازی مرجان و از این که به آن ها افغانستان را از قدامت تاریخی اش گرفته تا عرف و عنعنات مهمان نواز بودن، فرهنگ غنی افغانستان، از غذا گرفته تا موسیقی به ساعت ها برای شان حرف می زد، یاد کرده اند.

یک ایمیل که از یک هم وطن ماست که من نمی شناسمش، اما مرجان وی را در افغانستان ضرور ملاقات نموده است، چنین نبشته است.

بهلول ملک

**پیام تسلیت:**

من در کابل شاهد بازگشت شمار زیادی جوانان تعلیم یافته افغان به کشور بوده ام که در آوان کودکی راهی دیار غربت گردیده بودند. اما با قلب مالامال از عشق به میهن آبایی و آراسته با آموزش های مسلکی، کمی ها و کاستی ها را بر خویش متحمل شده، برای عمران و آبادی وطن کمر همت بسته اند. برخی زیاد شان مأیوس و نا امید از اداره نابکار دولت فاسد دوباره به دیار بیگانه بر می گردند. مگر مرجان دختری از قبیله یاران سخت پیوند به وطن بود. او می دانست، یگانه راه برای از میان برداشتن فاصله ها و اختلافات در این دیار، غرس نهال علم و معرفت در گوشه و اکناف دور دست است.

گر بمانیم زنده بردوزیم      جامه ای که از فراق چاک شده

ور نمائیم، عذرما بپذیر      ای بسا آرزو که خاک شده

کارنامه مرجان در کشور، صدقه جاریه برایش در دارین است. مرگ نابهنگام این دختر وطن دوست و جسور افغان را به خانواده داغ دیده اش تسلیت می گویم. بهلول ملک.



تعداد نبشته ها بسیار زیاد است، اما نمی توانم همه را ترجمه کنم و یا آن هائی را که از طرف دوستان و عزیزان به در می باشد، بنویسم زیرا توان آن را ندارم، غم مرجان بالای توانم غلبه می کند.

نالہ را ہر چند می خواہم کہ پنهان رکشم

سینہ می گوید کہ من تنگ آمدم فریاد کن

مرجان بسیار آرزو داشت که باز به وطن برگردد و باز شهر به شهر و ده به ده و قریه به قریه، نزد وطنداران برود و تمام اصطلاحات به گفته خودش و طنی را جمع آوری کند زیرا از مفقود شدن آن ها بیم داشت. در حالیکه در شفاخانه و در بستر مریضی بود برایم گفت: مادر این مرتبه حتماً به تحقیق در مورد اصطلاحات و طنی، محلی و کردکی و هم چنین تکمیل نمودن ضرب المثل ها و چیستان های جمع آوری شده ام می پردازم، آیا همراه کمک می کنی؟ جواب من هیچمدان معلومات مثبت بود. زیرا هر روز خون دل می خورد که طرز صحبت کردن مردم کابل تغییر نموده است، بالاخره اگر کوشش نکنیم همه چیز را از دست خواهیم داد. لاکن با تأسف، من خودش را که یگانه سرمایه زندگی ام بود از دست دادم. حالا من مانده ام و دو چشم اشکبار که هر روز به زیارتش بروم و با اشکهایم باغش را آبیاری کنم. مرجان بسیار زود رفت، مادر را داغدار نمود، اما در حین زمان مرا مجبور ساخت که به زندگی المناکم ادامه بدهم. آنقدر آثار و نبشته ها از خود باقی گذاشته است که عنقریب پنج سال از رفتنش می گذرد و من هر روز بلاناغه از صبح تا شام با آنها مصروف هستم. هر روز کشف می کنم که در این کتاب تحقیق و یا در آن دیگر کتاب، همراه با دیگر محققین

فرانسوی، نام او و آثار او به نشر رسیده است، باوجودیکه در زمین سایه و در آسمان ستاره ندارم، اما با دیدن نامش افتخار می کنم و فکر می کنم که همه دنیا را دارم.

مرجان هیچگاه به مادیات علاقه نداشت و در زندگی سختی های زیادی را متحمل شد و استوار در مقابل آن ها مقاومت کرد، همچنان از جنگ دوامدار کشور و از غم و درد هموطنانش رنج فراوان داشت.

من کوشش کردم که یک تعداد ضرب المثل ها و اصطلاحات را که جمع آوری نموده و به کمک برادر عزیز و خیلی دلسوز به وطن و وطندارانش حمید جان انوری در سایت استقلال - خپلواکی نشر نمایم و اگر خواست خداوند و کمک حمید جان با من باشد به طور یک رساله خورده تقدیم به هموطنان خواهیم نمود، گرچه میدانم که برای همه هموطنان کدام چیزی تازه نیست، اما شاید برای نسل های بعدی عاری از اهمیت نباشد.



اندوه تو شادمانی من

ای درد تو یار جانی من

سرمایه زندگانی من

پیرایه داغ توست چون شمع



# رجعت به یادداشت های پراکنده

## اصطلاحات وطنی

گرد آورنده: مرجان کمال

- جنبال انداختن	- پیتو	- بلا از ریزه خیزه	<b>حرف الف</b>
- چقمق	- پَرْمُوچ	- بیلو	- افسانهٔ سرمگسک
- چانه زدن	<b>حرف ت:</b> ترنگ خوش	- بَرَس	- آغا شمشم
- چاشنی	- تمتراق	- بگیل	- ایره درای
- چیلک در گپ	- تاسکی	- بی خریطه فیر	- اَپن
انداختن	- تک و پتره	کردن	- اوباش، لچک
- چشک	- به تیتک درآمدن	- به تین ثانیه	- ایله جاری
- چوچ و پوچ	- تپک خور	<b>حرف پ:</b>	<b>حرف ب:</b>
- چامپه	- تیخ کردن	- پیش پای خور	- باد و پتاق
- چنته	<b>حرف ج:</b>	- پوست کنده	- بردی گفتن -
- چقمق	- جان گرفتیش	- پادشاه گردشی	- بد قلغ
- چل ول	- جلدری	- پینکی	- بغبغه
- چکر - چپه گرمک	- جمجمات	- پاغنده زدن	- بد قلغ
<b>حرف ح:</b>	- جغات کشیدن	- پلته پیش کردن	- بژبله بنگ
- حنجروت	- جُجلداغ	- پیش پای خور	- بگیر و نمان
- حسنک غم کش	- جل و بل	- پتاق و لاف	- بربر خیال
<b>حرف خ:</b>	- جار زدن	- پهلوان پنبه	- بینه به بینه
- خَو گر	- جنگره	- پَلتن ، پَلتن	- بیوار شدن
- خلو پلو	- جندگرفتگی	- پرخاش	- بیخی
- خشره	- جوقه، جوقه	- پراق گو	- بی شیمه

- به شاخی باد کردن	- باغنده زدن	- حرف چ:	- خام پُلس
<b>حرف د:</b>	- پیروی بچه ادی	<b>حرف ف:</b>	- خوده دکه نده
- دمباندن	<b>حرف س:</b>	- فلوته باز	<b>حرف غ:</b>
- داکو	- ستره	- فلی فس	- غولاندن
- دانگ، سوته	- سر و سمبات	<b>حرف ق:</b>	- غل و غش
- داغ زده یا گل زده	- سناچ	- قلندر وار	- غراضه
- دوپه	- سوته	- قنچغ - قلدری	- غندی خیر
- دم غنیمت	- سبیل و وامانده	- قلندری	<b>حرف ل:</b>
- دل نا دل - دلم	- سیم اوچک	- قلنج	- لندهور
- غوره	<b>حرف ش:</b>	- قصبش مفت	- لنده غر
- درگد	- شنگنه معلوم کو	- قوت لایموت	- لت زیر زردآلو
- دینگگ	- شقب	- قرتک	- لت و کوب
- دست لوت	- شق	- قُرَتک	- لب و لباب
- دست واشور	- شکاف نمودن بجل	<b>حرف ک:</b>	- لتیره
- درپچال	- شیر غلط	- کاواک	- لدر
- داو بالایی	- شاطر	- کله کشک	- لاف و پتاق
<b>حرف ر:</b>	- شار خربوزه	- کوت، کوت	- لین و دین
- روا دار	- شادی مرگگ	- کرچنگ	- لُخک
- رد پایش	- شاخک شانندن	- کم و تُم	- لغاز خوان
- رد در رد	- شوله پوله	- کرات و مرآت	- لچر
<b>حرف ز:</b>	- شطاران	- کاکه بالکه	- لنگر زمین (پهلوان)
- رُبدِه	<b>حرف ط:</b>		<b>حرف م:</b>
	- طُطق کردن		- معجون مرکب



<p>- مُخل</p> <p>- منجلیق</p> <p>- میزوف</p> <p>- مادر آچه قلی</p> <p><b>حرف ی:</b></p> <p>- یکه پر</p>	<p><b>حرف ه:</b></p> <p>- هفت کوه سیاه در میانه</p> <p>- هشت رخ و نه گرد</p> <p>- هرو مرو</p> <p>- همو خرک و همو درک</p> <p>- هرکاره</p>	<p><b>حرف و:</b></p> <p>- وند، وند</p> <p>- واویلا</p>	<p><b>حرف ن:</b></p> <p>- نسق</p> <p>- نان و نمک</p> <p>- نایل</p> <p>- نو چُنْدُک</p> <p>- نسفَش کرد</p>
---	--	--	---



ولیکن پوست خواهند کند ما یک لاقبایان را  
 زمستانی که نشناسد در دولت سرایان را  
 که لرزاند تن عریان بی بترگ و نوایان را  
 ولیکن خانه بر سر کوفتن داند گدایان را

زمستان پوستین افزود بر تن کدخدایان را  
 ره ماتم سرای ما نمیدانم از کی می پرسد  
 به دوش از برف بالاپوش خز ارباب می آید  
 به کاخ ظلم باران هم که آید سر فرود آرد